

**سیاہ، سفید ، خاکستری**

که در همسایگی منزل عروسم بود رفتم و با دادن مبلغی از او خواستم تا برای عروسم مزاحمت ایجاد کند و به پسر من بگوید که قبلاً با همسرش ارتباط داشته است.

بالاخره نقشه شیطان‌ی من جواب داد و کار پسر و عروسم به دعوا و دادگاه کشید و سرانجام از یکدیگر جدا شدند. بعد از طلاق پسر من از همسرش، آرام آرام او را متقاعد کردم که هیچ کس به اندازه فامیل به در دادم نمی خورد و بعد همراه با او، به خواستگاری دختر خواهرم رفتم و مقدمات عروسی او را با پسرم فراهم کردم.

زن آه بلندی کشید و گفت: افسوس که پسر ما  
زندگی با دختر خاله اش خیری ندید، چون آن‌ها  
صاحب دو فرزند معلول شدند و مریم که تحمل این  
شرایط را نداشت، از او جدا شد و به دنبال زندگی  
خودش رفت و پسر هم از آن روز به بعد دچار  
افسردگی و نااحترا می شد.

من که خودم را منصرف اصلی این ماجرا و عامل از هم  
پانصد هشتاد و نه دنگی تنها پسر می دانستم و از  
بابت احساس گناه می ترسیدم این فکر افتاد تا  
هوسر اول پسر مرا پیدا کنم و از او به خاطر بدی  
هایی که در حقش کرده ام، حلالیت طلبم و هر لی  
چشم نشسته نشانم بدهم تا دست بیاورم.  
به شهید رفتم تا در حجره برای گناهی که پسر به پسر  
م و عروسم مرتکب شده بودم توبه کنم. بعد از زیارت با  
غمه ای در دل راهی مسافر خانه شدم، اما هنگامی  
که به خوست از خیابان عبور کردم، تصادف کرد  
و مرا به بیمارستانی در مشهد منتقل کردند، بعد از  
چند روز که در کما بودم، به هوش آمدم و ناگه  
دیدم پسر ستاری که کارهای مرا انجام می دهد،  
پسر هوسر اول پسر است.

از این که او را پیدا کرده بودم، خیلی خوشحال شدم، او هم با روی باز از من مراقبت می کرد. او گفت که بعد از جدایی از پسر، ادامه تحصیل داده و در رشته پرستاری قبول شده است و بعد هم بایک پزشک ازدواج کرده در این بیمارستان مشغول به کار شده و اکنون هم مادر یک دختر هشت ساله است.

در دلم به خود نفرین می کردم می گفتم ببین  
چطور خودم بعد از جایی از بسرم خوشبخت  
شده و فقط راضی بود که خاطر لجاجی ام می خورد  
من زندگی اش را می پاشید. می دانستم چطور  
باید ماجرا را برایش تعریف کنم، خلاصه بعد از  
کلی کنجار رفتن با خودم، حرفم را دو هفته و نیم  
بعد و بانی ها می پاشیده شدن زندگی او و پسرم  
شادم. وقتی حرف های مرا شنید، قطرات اشک  
از گونه هایش جاری شد و از اتاق بیرون رفت، اما  
بسیار سست به رفتن نگشت و گفت: عزیز خانم شما را  
بخشیدم، می بیند که زندگی خوبی دارد!  
ولی شما با این کار بدی پست را تابود کردی!

# آتش به زندگی پسر



ہنوز شش ماہ از عروسی پسر م نگذشتہ بود کہ ناگہان نقشہ ای بہ ذہنم افتاد تا بتوانم اورا نسبت بہ ہمسر ش بدبین کنم۔

همه همین دلیلهای سراغ‌پرسی که در همسایگی منزل دروسم بود و رفتند و...

وقتی راضا (خواهر بزرگ‌تر من) و خواهرم «مریم» را به دنیا آوردند و همان زمان من به خواهرم قرار گذاشتم که وقتی بچه‌های ما بزرگ شدند، با هم ازدواج کنند. من کم‌کم این موضوع در همه فامیل پیچید و همه منتظر من بودند تا این دختر و پسر دوتایم را که شون‌گرد عروسی آن‌ها را ببینند اما قضیه آن طوره که من می‌خواستم پیش‌ترت چون راضا در دانشگاه به یکی از همکلاسی‌هایش علاقه مند شد و یک روز من و او گفت: من همسر دلخواهر را پیدا کردم و می‌خواهم با او ازدواج کنم.

من که از این حرف بپرسم شو که شده بودم، گفتیم: نوین باید با دختر خاله ات دواج کنی! من و خاله ات تمام حرف ها و قرار و مدار ها گذاشته ایم و اگر تو این کار را نکنی، آبروی ما بین فامیلی می رود. رضا، رفیق را قطع کرد و گفت: من هیچ علاقه ای به مریم ندارم و نمی توانم با او زندگی کنم. شما هم نباید از جانب خودتان برای ما تصمیم می گرفتید. خلاصه هر چه اصرار کرد نوین فامیده ای نداشت و رضا با دختر خود دواج نشد.

من که از این موضوع خیلی ناراحت بودم و نمی توانستم تجربه را به عنوان درس قبول کنم. می توانستم به می اعتنایی که مردم با گوشه کنایه ازارش می داد، هر کاری که از دستم بر می آمد می کردم تاوار از خودم برنجانم و کاری کنم تا زندگی مردم پسریم برود، اما هر چند من باید می کردم، پسریم بیشتر به من چفتد و سعی می کرد تا دل مرا به دست آورد ولی آقوس که کینه و نفرت چشمانم را کور و گوش هایم را کر کرده بود، هنوز سرش ماه از عروسی پسریم نگذشته بود. که نقشه ای به ذهنم آمد بتوانم او را از دست همسرش بزدینم کم به همین دلیل سراغ عروسی

## علل موثر در خودکشی

شی یکی از معضلات اجتماعی است که به دنبال عوامل مختلفی ممکن است اتفاق بیفتد. در بعضی شرایط زندگی سبب فشارهای روانی به افراد می‌گردد. حوادث منفی زندگی، مشکلات مالی، خانوادگی، و طلاق و... می‌تواند تحت شرایطی منتهی به شکل خودکشی شود.

از مهم‌ترین شاخص‌های فرهنگی در مطالعه خودکشی‌های منفی و اختلالات خانوادگی است که شامل انتظارات والدین، انعطاف‌ناپذیری خانواده، سبک‌های بی‌توجهی، برخورد با مسائل عاطفی و اقتدارطلبی نامناسب یا افراطی آنان است. بین مسائلی دیگر از جمله مسائل اخلاقی و ازدواج، به‌تواند در بروز خودکشی موثر باشد.

مواقع زنان و دختران از ترس آبرو و لکه دار شدن خانواده‌ای شان دست به خودکشی می زنند. واقع انتخابی که مردسالاری کاملاً است و دختران و جوانان ندارند باید در لایه‌های ساختار اقتصادی و فرهنگی، دختران در کم سن به اجبار با مردانی که از سنی بالاتر از آن ها هستند ازدواج می کنند، در این زمانی که دختران خود را در یک پی بست ببینند به خودکشی می زنند. با وقوع طلاق برای افراد بی‌نامیدی و احساس شکست و گناه شدید شده، آنها را لحاظ فعالیت های شغلی، روابط اجتماعی و دیگر دچار مشکل می شوند و کار برای تسکین آلام این گروه به مصرف مواد مخدر و آبرودهی برای آنان دست به خودکشی می زنند.

سلی خودکشی همان نبود یا ضعف ایمان به خداوند  
آخرت، مانوس نبودن با قرآن و اهل بیت (ع)، دوری  
بیت و بالاخره یاس و ناامیدی از رحمت الهی است.  
معاونت پیشگیری از وقوع جرم دادگستری استان

هنگامی که «محمدپور» افزود: متهم در اعترافات خود بار کرد که با شاکر در دوران تحصیل همسایه نبوده و آشنایی آن‌ها به آن زمان بر می‌گردد، من در اوجام سرخورده شده بودم و اختلافات خانوادگی زیادی با همسر داشتم تا این یک سال پیش متوجه می‌شاکم قاتل فرقه گرفته است و به سراغش رفتم و به‌سبب اختلافات را به میان آوردم و او هم راضی شد.

هم جوان در اعتراف های خود گفت وقتی مدت غم تمام شد از آن جا که شاکی دیگر دوست نداشت بطور مخفی زندگی کند من هم برای انتقام گیری هم و عکس هایی که از او داشتم از طریق شبکه های

---

من فقط ۱۷ سال داشتم و رضا ۲۲  
او که وارد ترم دوم دانشگاه شده بود، از  
انواده‌اش محروم ماند و ناچار شد ضمن  
تأطیل و بعد از مدتی مشکلات مالی را  
باجازه ندادن پدرش در کنکور شرکت  
صمیمی گرفته به کاری مشغول شوم اما  
پدرم را هم نداد و حتی مرا از معاشرت با  
منع کرد و بعد از دو ماه هم اصرار داشت  
بدون اجازه شوهرم پایم را از خانه بیرون

مه داد: با این وجود تصمیم گرفتیم دور  
بهرم در کلاس های آرایشگری شرکت  
مطابق استعداد موفق شدم شش ماه بعد  
های معروف کار کنم اما به سال نكشید  
مه چیز را فهمید و در محل کارم جنجال  
آه انداخت.

امیدی به خانواده‌ام پنهان بردم و آن‌ها مرا  
ی دعوت کردند. در سال سوم زندگی  
پس انداز و فروش طلاهایم یک خودرو  
ضا اجازه رانندگی داد و ماشین ماهه  
چاک خورد.  
ایط گاهی برای هفته‌ها با هم قهر بودیم  
هم نداشتیم اما این وضع برای من قابل  
و مرا از آرزوهایم دور می کرد بنابراین  
خانواده فتم.

و به یوهر ضابطه قدر کافی اعتماد به نفس می‌از دست دادن همسرش نگران است. او فقط چند هفته خودش را کنترل کرد و دعا و اختلافات ما ادامه پیدا کرد و کارش رفت که چاره‌ای جز طلاق ندیدیم تا همه چیز را از نو آغاز کنیم.

# قفس زندگی



و آمد به خانه ما را کرد اما مرا به قمارهای بیرون از خانه دعوت می کرد من هم که نمی خواستم او را برانجامم به درخواستش برای بیرون رفتن جواب مثبت می دادم تا این که خانواده ها از این موضوع باخبر شدند و پدرم عوای سختی به راه انداخت اما رضایت برادر نبود و مادر بزرگم را واسطه کرد تا به خواستگاری ام برود.

در حالی که هیچ کدام از خانواده‌های دو طرف ارضی به ازدواج نیاوردند و خانواده رضا حتی به مشکلات ژنتیکی دختر عمو و پسر عمو برای بچه دار شدن اشاره می‌کردند و خانواده ما هم از ازدواج در سن کم ابراهیم صلاح نمی‌دانستند اما اصرارهای رضا باعث شد خانواده‌ها تسلیم شوند و به شرط ادامه تحصیل من، تن به ازدواج ما بدهند.

علیرضایی - فردی  
با ارسال فیلم خصوص  
شاکي قصد داش  
پنج ميليون تومان  
وي اخاذي كند توس  
مهندسان پليسي فتا  
استان دستگير شد.

رئیس پلیس فضای تولید و تبادل اطلاعات فرماندهی انتظامی استان به روزنامه خراسا جنوبی گفت: خانم ۳۰ ساله‌ای شکایتی در این پلیس مطرح کرد مبنی بر این که فردی که تصاویر خصوصاً

دانش آموز بود که به اصرار خانواده در ۱۷ سالگی ر پشت نیمکت کلاس بلند شد و سر سفره عقد نشست و به ازدواج با پسر عمویش بله گفت و حالا با گذشت پنج سال از عقد زود هنگام، روی نیمکت اهروی دادگاه خانواده نشسته تا زردانی که شوهرش بر ای او ساخته نجات پیدا کند.

ن جوان که در انتظار ورود به دادگاه خانواده ششسته بود گفت: نخستین برگ از کتاب زندگی منم در ۱۴ سالگی ورق خورد.

در آن روزها هنوز از عروسک‌هایم دل‌نکنده بودم که پسر عمویی «رضا» با من گرم گرفت و ذهنم را از دوست داشتن پر کرد اما من که دانش‌آموز راهنمایی بودم و درک چندان‌ی از عشق، علاقه و دواج نداشتم به همین دلیل رضا را به چشم زنی از خانواده و فامیل می‌دیدم که در نبود برادر اصلی خالم، اش را بر این می‌کرد.

دیدارهای ما معمولاً در مهمانی‌ها، تماشای مسابقه فوتبال و زمان امتحانات اتفاق می‌افتد اما کم‌کم دیدارهایمان به کافی‌شاپ و سینما و مراکز خرید هم کشیده شد.

رضا در هر فرصتی که به دست می‌آورد قرار می‌گذاشت و در این ملاقات‌ها از آرزوهای بزرگش می‌گفت. در مقابل من هم می‌گفتم مصمم هستم در یکی از رشته‌های هنری ادامه تحصیل دهم تا یک روز هنرمند مشهوری شوم.

قوتی رابطه ما به مکالمه های طولانی تلفنی، سید خانواده ام با خانواده عمویم تماس گرفتند که نگران ضعف تحصیلی من هستند و ترجیح می دهند که این رابطه قطع شود، چرا که ما جرای طلاق دختر خاله و پسر خاله ام تجربه تلخی برای ما به جا گذاشته بود و آن ها نمی خواستند این تجربه در فامیل پدری هم اتفاق بیفتد و رضافت

## روز بازار

## نیازمندی‌های عمومی

خراسان خونگی

شخوان

[illegible]